فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی ٦١ / سال هجدهم، شمارهٔ چهارم / زمستان ١٣٩٣
The Knowledge Studies in The Islamic University, 2015(Winter) 61, Vol. 18, No.4

چرایی و چگونگی تحول در علوم انسانی با نگاهی به مؤلفه‌ها و آسیب‌های مطرح در آن ◈

محسن فرمهینی فراهانی [1]
هادی انجمن سرخابی [2]

چکیده

هدف: هدف **از** این مقاله، تبیین ضرورت و چگونگی تحول در علوم انسانی از یک سو و بیان برخی از نکات قابل توجه در عرصهٔ اجرا و همچنین برخی از آسیب‌های روشی و محتوایی مطرح در آن بوده است. ***روش:*** روش این پژوهش، توصیفی- تحلیلی بوده که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی انجام شده است. ***یافته‌ها:*** با توجه به این مسئله که علوم انسانی فعلی، محصولی وارداتی از غرب بوده و خود نیز حاصل چهار قرن اخیر تمدن غربی است، لازم است با شناخت و آگاهی عمیق و دقیق به بررسی مبانی علوم انسانی در غرب پرداخته، در کنار آن با شناخت کارامد از فرهنگ بومی خود، به طراحی و سازماندهی الگویی بومی برای حوزهٔ علوم انسانی اقدام کرد. یکی از مهم‌ترین گامها در این فرایند، تعیین مهم‌ترین موضوعات بنیادی در علوم انسانی از یک سو و از سوی دیگر تبیین این مفاهیم با تکیه بر مبانی اندیشهٔ اسلامی و معارف دینی است. همچنین در امر تحول بنیادین در علوم انسانی، باید به آسیبهای مطرح در این زمینه توجه کرد که می‌توان از جملهٔ آنها به سه آسیبِ کارکردگرایی به جای صدق‌گرایی، محدود ساختن روش تحقیق به روش تجربی و سطحی‌نگری به جای اجتهادنگری اشاره کرد. ***نتیجه‌گیری:*** مبانی فلسفی علوم انسانی غربی با فرهنگ و مبانی اندیشهٔ اسلامی در تعارض و تقابل بوده و همین مسئله، ضرورت امر تحول را بیان می‌کند. از تفاوتهای اساسی موجود بین این دو می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. تفاوت نگاه و نحوهٔ نگریستن به انسان؛ ۲. نسبیت‌گرایی ۳. تجربه‌زدگی؛ ۴. عقل‌زدگی؛ ۵. عدم توجه به سایر منابع معرفتی.

واژگان کلیدی: تحول، علوم انسانی، مؤلفه‌ها، آسیب ها.

◈ دریافت مقاله: ۹۲/۱۲/۱۵ ؛ تصویب نهایی: ۹۳/۰٦/۲۰.

۱. دکترای فلسفه تعلیم و تربیت؛ دانشیار دانشگاه شاهد.

۲ . کارشناس ارشد فلسفهٔ تعلیم و تربیت(نویسنده مسئول)/ آدرس: تهران، ابتدای آزادراه تهران- قم، روبروی حرم مطهر امام(ره)، دانشگاه شاهد/ نمابر: ۰۲۱٥٦٥٤۳۷۱۰ / *Email: hadi.Anjoman@gmail.com*

الف) مقدمه

بحث تحول در علوم انسانی، یکی از مباحث مهم و چالش‌برانگیز جامعه محسوب می‌شود؛ به نحوی که یکی از مسائل مطرح امروز است. از سوی دیگر، تفاوت نگاه و نگرش به این مسئله، تا اندازه‌ای باعث شده که اجماع کلی برای تحقق آن در کار نباشد؛ تا جایی که برخی اعتقادی به این کار نداشته و شاید بتوان گفت به اهمیت این موضوع پی نبرده‌اند. البته دلیل این واکنش یا دلیل دیگر عدم اجماع را می‌توان وجود برخی از قرائتهای تحول در علوم انسانی دانست که اساساً به طرد و حذف کلی علوم انسانی فعلی معتقد می‌باشند.(باقری، ۱۳۸۷)

علوم انسانی به هر حال ضرورتاً ماهیت تمدّنی و فرهنگی دارد. حتی آن چنان که می‌دانیم، اساساً بخشی از علوم اجتماعی امروز غرب، دیگر علوم انسانی و اجتماعی را در جرگهٔ علوم پوزیتیویستی جهان شمول و مطلقاً اثبات‌گرا نمی‌دانند. لذا باید توجه داشت که در علوم انسانی و برای شناخت ابعاد مختلف انسان، تنها به کارگیری روش تجربی و آزمایشگاهی و حتی مطالب آماری کافی نیست و از این جهت، علوم انسانی با علوم طبیعی متفاوت است. هر چند علوم طبیعی هم دارای مبانی فلسفی و مابعدالطبیعه است، ولی در علوم انسانی، عناصر غیر تجربی که این علوم را شکل می‌دهد، به مراتب بیشتر از علوم طبیعی است(فنایی اشکوری، ۱۳۸۸). همچنین می‌توان گفت علوم انسانی کارامد، دیده‌بان و هدایت‌کنندهٔ تکاپوهای خرد و کلان یک جامعه است. هیچ اندیشه و هیچ مشیی برآمده از تفکرات و ملاحظات معرفتی، بیرون از دامنهٔ مبانی رهیافت‌ها، دستاوردها یا روشهای علوم انسانی شکل نمی‌پذیرد. از این رو، علوم انسانی به بخش وسیع و قابل توجهی از علوم انسانی مدرن اطلاق می‌شود که مؤلفه‌ها و مختصات فرهنگهای مختلف را شکل داده و هدایت می‌کند(سلیمی کوچی، ۱۳۹۲). از سوی دیگر، علوم انسانی مهم‌ترین عنصر تمدّنی انسجام‌ساز است؛ چرا که مهم‌ترین رسالت علوم انسانی سیاستگذاری کلان در جامعه است. بی‌شک اگر علوم انسانی یک کشور با اختلال یا تعطیلی مواجه شود، طرح کلان آن کشور یا تمدّن به اختلال و تعطیلی دچار می‌شود.(میرزاپور ارمکی، ۱۳۹۰)

با توجه به مطالب پیش‌گفته و اهمیت علوم انسانی و تأثیر آن بر تربیت نیروی انسانیِ کشور، آن هم در سطح بینش، نگرش، الگوی اجتماعی، رفتاری و... و همچنین صرف بودجهٔ گزاف برای این بخش از آموزش و ناکارامدی و عدم همسویی لازم آن با فرهنگ ایرانی - اسلامی، ضرورت و اهمیت تحول بنیادین در علوم انسانی و سیاستگذاری در راستای تحقق آن را نشان می‌دهد.

ب) روش‌شناسی تحقیق

روش پژوهش حاضر با توجه به اهداف و ماهیت تحقیق، روش پژوهش توصیفی- تحلیلی است. در تحقیقات توصیفی- تحلیلی، محقق علاوه بر تصویرسازی آنچه هست، به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله می‌پردازد. در این راستا کلیه اسناد، مدارک و منابع در دسترس و مرتبط با موضوع (اعم از کتاب ومقالات)، به طور هدفمند مورد بررسی و تحلیل واقع شده است. در فرایند پژوهش از دو راهبرد خلاصهٔ اسناد و مدارک (فرم فیش‌برداری) و تفکر پایان تا آغاز[1] استفاده شده است. در راهبرد اخیر، پژوهشگر تلاش می‌کند اجرای پژوهش کیفی را در جهت ابتدا تا پایان انجام دهد و در عین حال، در جهت پایان تا آغاز فکر کند تا بتواند یک تحقیق با کیفیت انجام دهد. این شیوه مستلزم آن است که فرد از همان ابتدا در بارهٔ تمامیت پروژهٔ تحقیقاتی فکر کند و این تفکر باید قبل از شروع کار به محض صورت‌بندی مسئلهٔ پژوهشی وحصول نتیجه انجام شود.(گال و دیگران، ۱۳۸۶)

سؤالات این پژوهش به قرار زیر می‌باشند:

۱. چه دلایلی برای تحول در علوم انسانی وجود دارد؟
۲. چگونه می‌توان تحول در علوم انسانی را عملیاتی کرد؟
۳. مؤلفه‌های اثربخش در امر تحوّل در علوم انسانی کدامند؟
۴. آسیبهای روش‌شناختی و محتوایی مطرح در حوزهٔ تحول علوم انسانی کدامند؟

ج) پیشینهٔ پژوهشی

خلیل(۱۹۹۹) در کتاب «اسلامی‌سازی معرفت: یک متدولوژی» سعی داشته که با مفروض داشتن و اعتقاد به فرایند اسلامی‌سازی معرفت، یک روش‌شناسی برای آن به دست دهد. لذا وی اظهار می‌کند که فرایند اسلامی‌سازیِ دانش در دو سطح اتفاق می‌افتد: سطح نظری و سطح عملی. سطح نظری ناظر به تبیین وجوه، انگیزه‌ها، اهداف و گامهای اساسیِ فرایند هویت‌بخشی به این وجوه در همهٔ حوزه‌های دانش است. از نظر وی سطح عملی نیازمند طیف گسترده‌ای از مواد و ابزارهاست که در بر دارندهٔ همهٔ شاخه‌های معرفت انسانیِ محض، علوم انسانیِ محض یا کاربردی است و هدف این است که این علوم بر اساس دیدگاه واقعی اسلام شکل‌یابی مجدد پیدا کنند.

---

1. Finish-to-Start

العطاس(۱۹۹۸) در کتاب «اسلام و دنیوی‌گری (سکولاریزم)»، ضمن بیان و سامان دادن فلسفه و جهان‌بینی با محوریت قرآن و اعتقاد به مراتب و درجات وجود و وابستگی مطلق هستی به خداوند، به ارتباط ناگسستنی بین انسان و جهان اشاره کرده و سعی می‌کند تا با تبیین حقیقت علم و ایمان و انسان و جایگاه انسان در هستی، به پیوند علم با انسان و دین بپردازد و به تفسیر علم دینی دست یابد. العطاس همچنین به نقد و آسیب‌شناسی علم غربی رایج و بیان ویژگی‌های آن از جمله: عدم ثبات و استقرار، خرد بسندگی، نسبی‌انگاری حقیقت، تصدیق جهان‌بینی دنیوی، حمایت از آموزهٔ انسان‌گری و تقلید از جهان درام می‌پردازد.

جابر العوانی(۱۳۷۴) در مقاله‌ای با عنوان «اسلامی‌سازی معرفت: دیروز و امروز»، از مواجههٔ تمدن مدرن غربی (که وجه بارز آن علم می‌باشد) با تمدن اسلامی، با عنوان تهاجم فرهنگی یاد کرده است. وی هدف از اسلامی‌سازی معرفت را درگیر شدن در جستاری فکری از طریق بررسی، تلخیص، ارتباط و انتشار از منظری که اسلام به زندگی، انسان و جهان می‌نگرد.

فاروقی(۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «توضیحاتی ناگزیر»، بیان کرده که اسلامی‌سازی معرفت یکی از ابعاد اسلام‌گرایی است و بر آن است که معرفت اسلامی به معنای روش‌شناسی اسلامیِ استوار و فراگیری است که به هدایت الهی ملتزم باشد و نقش عقل را تعطیل نکند.

خسروپناه(۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی معرفت‌شناختی علوم انسانی» به بررسی تعاریف مهم از علوم انسانی پرداخته،سپس به تعریف این حوزه می‌پردازد. در ادامه نیز به بررسی و واکاوی مهم‌ترین و بنیادی‌ترین آسیب علوم انسانی(نسبیت‌گرایی) می‌پردازد. وی اشاره می‌کند که نظریه‌های علوم انسانی معاصر در حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی و... بر مبنای نسبیت‌گرایی است؛ لذا نسبیت معرفتی به دلیل نفی معیار شناخت و نفی معیار تشخیص شناخت حقیقی و غیر حقیقی، نمی‌تواند به کشف معرفت انسانی دست یابد.

رودگر(۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «تبیین مفاهیم کلیدی علوم انسانی- اسلامی بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری»، به سه مسئله در بحث علوم انسانی- اسلامی که عبارتند از: ۱. بومی‌سازی علوم انسانی؛ ۲. اسلامی‌سازی علوم انسانی؛ ۳. تولید علوم انسانی- اسلامی، اشاره می‌کند و سپس به بیان و تبیین مفاهیمی همچون: تحول، علم، تولید علم، علوم انسانی و... می‌پردازد.

میرزاپور ارمکی(۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «اهمیت و ضرورت تحول در علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای تحقق آن»، سعی کرده تا ضمن آسیب‌شناسی علوم انسانی موجود، به بیان اهمیت بحث

تحول پرداخته و سپس اشاره‌ای گذرا به دیدگاههای موجود در باب برخورد با علوم انسانی می‌کند. محقق، حصول تحول در علوم انسانی را منوط به تدوین نقشهٔ راه تحول علوم انسانی دانسته است.

محیطی اردکان و مصباح(۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «بایدها و نبایدهای اسلامی‌سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح»، ضمن پرداختن به نقاط ضعف علوم انسانی موجود از یک سو و بررسی نقاط قوّت علوم انسانی اسلامی از سوی دیگر، سعی کردند تا از منظر علامه مصباح یزدی، به تبیین علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی بپردازند و بر همین اساس، به ضرورت و موانع پیش روی این کار اشاره کنند.

سلیمی کوچی(۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «تحول در علوم انسانی موجود و مزیتهای فرایندنگری»، ضمن بیان برخی از نواقص علوم انسانی غربی، سعی دارد تا به فرایندی بودن مقولهٔ بومی‌سازی علوم انسانی اشاره کرده، بر مطلوبیت آن تأکید کند.

د) یافته‌های تحقیق

سؤال اول: دلایل تحول در علوم انسانی

عنصر کلیدی و محوری در علوم انسانی، نحوهٔ توصیف، تعریف و تفسیر انسان در آن می‌باشد. به عبارت دیگر؛ نوع نگاه به انسان و برداشت از آن بر سایر عناصر و موارد این حوزه تأثیرگذار است و جهت‌دهی و نظریات مطرح در این علوم را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در فرهنگ‌های سنّتی از جمله فرهنگ مسیحی و اسلامی، بنای حیات بشر بر نوعی انسان‌شناسی مبتنی بوده که انسان جدید غربی اساس تفکر خود را بر فراموش کردن آن بنیان نهاد. «انسان‌شناسی دینی، انسان را چون موجودی آسمانی بر روی زمین که به صورت الهی آفریده شده است، تلقّی می‌کرد»(مددپور، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷). اما در انسان‌شناسی جدید غرب، آدمی فاقد استعداد درک ساحت معنوی عالم است و از این سو، فاقد علم معنوی و استعداد سیر در ماوراءالطبیعه می‌باشد. اما در ساحت اندیشهٔ اسلامی، انسان وجودی است که خداوند به خود نسبت داده و می‌فرماید: «فإذاسوَّیتُهُ و نَفَختُ فیه من روحی...»(حجر: ۲۹)؛ پس وقتی آن را پرداختم و از روح خود در آن دمیدم... . همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «...ثُمَّ اَنشَأناهُ خَلقاءاخَرَ...»(مؤمنون: ۱۴)؛ ...سپس آن را آفرینشی دیگر دادیم... . در همین جهت می‌توانیم بگوییم که از منظر قرآن، انسان «حیّ متألّه» است؛ یعنی کسی که در عین داشتن حیات، خداخواهیِ مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت حضرت حق را در بر دارد و می‌تواند به این مقام دست یابد.(جوادی آملی، ۱۳۹۰)

آسیب جدّی که علوم انسانی فعلی را در بر گرفته، چالش نسبیّت‌گرایی است. به عبارت دیگر؛ نظریه‌های علوم انسانی معاصر در حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، حقوق، علوم تربیتی و...، بر مبنای نسبی‌گرایی معرفتی مبتنی می‌باشند. لذا نسبیت معرفتی به دلیل نفی معیار شناخت و نفی معیار تشخیصِ شناخت حقیقی و غیر حقیقی، نمی‌تواند به کشف معرفت انسانی دست یابد(خسروپناه، ۱۳۸۹/الف). به عبارتی؛ با قبول چنین نگاهی در عرصه و حوزهٔ معرفت، دیگر عنوانی تحت معرفت بشری نخواهیم داشت؛ زیرا نظریات متکثّری مطرح خواهند شد که بعضاً در مبانی یا برخی از موارد، در تضاد و تقابل یکدیگر خواهند بود. لذا آنچه مطرح می‌شود نظرات یا دیدگاههای متفاوتی خواهد بود که تحت تأثیر شرایط فرهنگی- محیطی و نگرش صاحب‌نظران به مسائل خواهد بود. در همین راستا، بحث «علمیّت» در علوم انسانی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. مسئلهٔ دیگر، کارایی این علوم در جامعهٔ ایران است. به عبارت دیگر؛ با توجه به مطالب پیش‌گفته، این علوم که عمدتاً برآمده از مکاتب فلسفی غربی و با چشم‌انداز اندیشه‌ای و فرهنگی خاص خودشان است، لذا نمی‌تواند در جامعهٔ ایران که خود مختصات فرهنگی و تمدّنی مشخصی دارد، کارامدی لازم را داشته باشد. در همین راستا، علوم انسانی غربی بارها ناکارامدی خودش را برای جوامع شرقی نشان داده و حتی در برخی از موارد و رخدادها، پیش‌بینی آنان نادرست بوده است(میرزاپور ارمکی، ۱۳۹۰). یکی از دلایل مهم این مسئله را می‌توان عدم شناخت حقیقی و درست از انسان بیان کرد. به عبارت دیگر؛ هر نوع برداشت غلط از انسان و انحراف در شناخت او، بر سایر عرصه‌ها و مباحث مطرح پیرامون او تأثیر می‌گذارد. لذا یکی از مبانی اصلی و بسیار مهمی که علوم انسانی فعلی را در تضاد با اندیشهٔ اسلامی و فرهنگ ایرانی قرار می‌دهد، نوع قرائت و برداشت از انسان در مکاتب غربی و به عبارتی مبانی انسان‌شناسی غربی در برابر مبانی انسان‌شناسی اسلامی است.

اما به طور کلی می‌توان دلایل و ضرورتهای تحول در علوم انسانی را چنین بیان کرد: تفاوت مبانی در مبانی فلسفی علوم انسانی به خصوص در حوزهٔ انسان‌شناسی؛ ابهام در حوزهٔ «علمیّت» علوم انسانی و واکنش نشان دادن به محدود کردن نگاه و روش کار در این حوزه به روش تجربی؛ وجود چالش نسبیت‌گرایی معرفتی؛ ناکارامدی این علوم درجوامع مختلف؛ انفکاک حوزهٔ ارزشها از علوم انسانی و تنها توجه به ابعاد تجربه‌پذیر؛ عدم توجه به سایر منابع معرفتی از جمله: وحی و شهود، عقل و محدود کردن مطالعات و سایر مقولات به حوزهٔ حس و عالم محسوسات و... .

سؤال دوم: چگونگی ایجاد تحول در علوم انسانی

از جمله مباحث مهمی که در تحوّل علوم انسانی مطرح می‌شود، تدوین و ارائهٔ الگوی بایسته، شایسته، کارامد، جامع و کامل بر اساس آموزه‌های وحیانی و معطوف به نیازهای جامعهٔ ایران است. در همین جهت

لازم است قبل از هر اقدامی، تبیین مفهومی و تصور و تفسیر درستی از مفردات و مفاهیم کلیدی گفتمان تحول در علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی داشت؛ زیرا دست‌کم دو فایده بر آن مترتّب است:

الف) پیشگیری از مغالطات منطقی، به خصوص مغالطهٔ اشتراک لفظی و معنوی؛

ب) فهم درست از هدف و مطلوبِ طراح گفتمان علوم انسانی- اسلامی.(رودگر، ۱۳۸۹)

در راستای مطالب مذکور و شناخت بهتر از فضای حاکم بر این مباحث، لازم است رویکردهای کلی و مهم مطرح در این زمینه را به طور خلاصه از نظر گذرانده، سپس رویکرد برگزیده را بیان کنیم. در بحث تحول در علوم انسانی، آرا و نظریات متفاوتی وجود دارد که با توجه به وجوه اشتراک،آنها را می‌توان به سه گروه کلی تقسیم کرد:

گروهی معتقدند از یک سو باید به نقّادی علوم انسانی فعلی پرداخت و از سوی دیگر بر اساس آن نقّادی، مبانی و پایه‌های این علوم را که در تضاد با فرهنگ ایرانی - اسلامی می‌باشد، اصلاح کرد و به پی‌ریزی مبانی و اصول این علوم بر اساس فرهنگ ایرانی- اسلامی اقدام کرد. شاید بتوان افرادی چون: آیت‌الله جوادی آملی، مصباح یزدی، خسروپناه و ازغدی را از جمله طرفداران این گرایش قرار داد. گروهی نیز با اشاره به مبانی فکری و ایدئولوژیکی غرب و روح حاکم بر آن، قائلند که علوم انسانی فعلی را باید رها کرد و بر اساس ایدئولوژی و مکتب خود، به طراحی و ایجاد ساختاری نوین اقدام نمود. نمایندگان این طرز فکر را نیز می‌توان افرادی چون: مهدی نصیری، فرهنگستان علوم اسلامی (حسینی هاشمی) و پست‌مدرنهای مسلمان(همچون سعید زیبا) دانست. گروه دیگر نیز رویکردی اصلاحی و ترمیمی به مسئله داشته، معتقدند باید همین مباحث مطرح در علوم انسانی را با اصلاحات و ترمیماتی برطرف کرد.

همچنین باید به جریانی دیگری اشاره کرد که اساساً با مقوله‌ای به نام اسلامی‌سازی، علم دینی و بومی و تعابیری از این دست موافق نیستند. این جریان که به جریان غرب‌گرا مصطلح است، رویکردی انفعالی به جریان پیشرفت داشته، معتقد است که در وضعیت و شرایط جدید و مؤلفه‌های ساختاری فعلی، امکان پیشرفت وجود ندارد. در این ساختار و شرایط، جایگاهی نداریم. به تبع آن، اعتقادی به علم دینی و بومی نداشته، تنها راهکار اساسی را پیوستن به جریان علم جهانی می‌دانند. دلایل و نظرات کلی طرفداران این رویکرد به طور خلاصه عبارت است از: اینکه ما نمی‌توانیم علوم و معارفی با استفاده از متون مقدس دینی و مذهبی بسازیم و این حرکت یعنی جایگزین کردن متون دینی و مذهبی به جای روشهای تجربی، عقلی، تاریخی و شهودی. در ثانی، در صورت وقوع، چنین علمی عمومیت نداشته و تنها منحصر به جمع خاصی خواهد شد.

در پاسخ به این سخنان باید گفت: سخن از تحول بنیادین علوم انسانی به این معنا نیست که متون دینی جایگزین روشهای معرفت‌شناسی شود، بلکه همان‌گونه که مطرح شد، محدود ساختن روش کسب معرفت و دانش به نگاه تجربی و عقلِ مبتنی بر حس و تجربه و انکار سایر ساحتهای معرفت‌شناسی، خود خسران عظیمی است. در ثانی، نکتهٔ مورد بحث، امری عمیق و جامع بوده و سخن از تضاد علوم انسانی با مبانی اندیشهٔ اسلامی و بعضاً با فرهنگ ایرانی دارد. لذا برداشت و قرائتهایی که از انسان، هستی و... در فلسفهٔ غرب مطرح شده، اساس علوم انسانی فعلی را شکل داده و منجر به ایجاد نظریه‌های گوناگون در این باب شده است. نکتهٔ مهم دیگر این است که علوم انسانی فعلی حاکم بر جهان، چگونه و چطور حاکم بر جهان شد؟! از یک سو این علوم بدون پشتوانه نبوده و در یک بستر فرهنگی- تاریخی به این جا رسیده است و شرایط حاکم شدن آن بر جهان نیز ویژه و خاص بوده که تحلیل آن در این مجال نمی‌گنجد. اما به طور خلاصه، ضعف و عقب‌ماندگی سایر ملل (به دلایلی از جمله ضعف حکومتی، استعمار و غارت ملل) و دور شدن از فرهنگ و دستاوردهای خویش و شکل‌گیری تعابیر و اهدافی چون: جهانی شدن، غربی شدن و از این دست مقولات از سوی جریان مسلّط بر جهان و... را می‌توان به عنوان بخشی از این شرایط بیان کرد. همچنین در عصر نوزایی مشاهده شد که با هدف و طرح بازگشت به فرهنگ یونان و اصلاح آن، جریان رنسانس فرهنگی- علمی شکل گرفت. لذا در بحث داخلی نیز حداقل، جوامعی که خود دارا و صاحب فرهنگ و تمدن اصیل و با پشتوانه‌ای‌اند، باید برای حفظ دستاوردها و تکامل چرخهٔ فرهنگی- تمدنی خویش به تعالی و پیشرفت آن کمک کنند؛ نه اینکه به حذف فرهنگ بومی و تقلید از سایر فرهنگها اقدام کنند. از سوی دیگر، نسبیت حاکم بر فضای علوم انسانی و تضاد بین نظریه‌های آن، مقوله‌ای است که جای تردید در علمیّت آن را باز می‌کند. لذا علم اگر به معنای واقعی(نه وهم و خیال و فرضیهٔ محض) علم باشد، اسلامی و غیر اسلامی ندارد؛ بلکه چنین علمی بر مدار حقیقت حرکت می‌کند. در این صورت، اگر تحلیل یا شناخت نادرستی از انسان ارائه شود، طبیعی است که سایر مقولات را نیز تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. به همین جهت، اگر سخن از تحول بنیادین علوم انسانی یا اسلامی‌سازی می‌شود، به این معناست که مبانی فلسفی این علوم، برآمده از اندیشهٔ اسلامی و به طور کلی فرهنگ و تمدّن اسلامی باشد.

اما در انتها می‌توان رویکرد برگزیده را رویکردی بیان کرد که بر عقلانیت اسلامی تأکید دارد. به عبارت دیگر؛ «جریان عقلانیت اسلامی سعی دارد تا با توجه به پرسشهای برگرفته از نظریه‌های غربی و با کمک نظام فلسفی توسعه‌یافته در عرصهٔ فلسفه‌های مضاف و با استفاده از روش‌شناسی اجتهادی، به تولید علوم انسانی اسلامی بپردازد. این جریان را می‌توان تحت عنوان نظریهٔ الگوی حکمی- اجتهادی بیان کرد که دارای پنج بخشِ نظام‌مند فلسفی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی، مکتبی و روش‌شناختی است. لذا به طور کلی می‌توان گفت منظور از تحوّل بنیادین علوم انسانی یا اسلامی‌سازی آن، تولید نظریه‌های علوم انسانی با

مبانی متافیزیکی اسلامی و روش‌شناسی اجتهادی و ترکیبی(عقلی و، تجربی شهودی و نقل دینی) در راستای اهداف اسلامی می‌باشد».(خسروپناه، ۱۳۹۱: ۱۸)

با توجه به بیان رویکردهای گوناگون و برگزیدن عقلانیت اسلامی و رویکرد اجتهادی، روشن می‌شود که در تحول علوم انسانی باید با نگاهی عمیق، به مبانی فکری این علوم توجه کرد. لذا برای تحقق چنین مطلوبی می‌توان در سه بخش و عرصهٔ کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت حرکت کرد.

در عرصهٔ کوتاه‌مدت باید اهمیت این موضوع (تحول علوم انسانی) را در جامعه و مشخصاً دانشگاهها روشن کرد و به تبع آن سعی کرد تا به تحلیل و نقد بنیانی نظریه‌های مطرح در هر حوزه از علوم انسانی پرداخت؛ که خود این مهم، باعث قداست‌زدایی و ابهت این نظریه‌ها می‌شود. همچنین همزمان نیز باید دانشجویان تحصیل‌کننده در رشته‌های مختلف علوم انسانی را متناسب با فضای رشته‌ای و نیاز مطرح در آن، با معارف و اندیشهٔ اسلامی در حوزه‌های مبانی فلسفی آشنا کرد. در مرحلهٔ بعد که همان اقدامات میان‌مدت است، بر اساس آن نقّادی‌ها و آشنایی با معارف و اندیشهٔ اسلامی، به تطبیق و تحلیل نظریات مطرح در علوم انسانی با مبانی اندیشهٔ اسلامی دست زد و در همین راستا، نظریاتی را که با اندیشهٔ اسلامی قرابت دارد توسعه داد و کامل کرد و نظرات و اندیشه‌هایی را که در تضاد با این مبانی است، بازنگری یا حذف و نگاه همسو با اندیشهٔ اسلامی را جایگزین کرد. البته این کار مستلزم ایجاد بسترها و زمینه‌های قبلی از جمله طرح مباحث موضوعی مرتبط با حوزه‌های مختلف علوم انسانی بر اساس اندیشهٔ اسلامی و استخراج و استنتاج صحیح و درست این موضوعات از دل مبانی اندیشهٔ اسلامی توسط خبرگان این مباحث است. طبیعی است اگر مراتب قبلی به خوبی و منسجم پیش روند، در بلندمدت به مجموعه‌ای از معارف همسو با مبانی فرهنگی ایرانی- اسلامی مواجه خواهیم بود که بر اساس آن می‌توان دست به نظریه‌پردازی زد. همچنین در این عرصه باید بیش از پیش به عملیاتی کردن آن و حل مشکلات جامعه بر اساس آنها اقدام کرد. به عبارت دیگر؛ در اقدام بلندمدت باید تمام حوزه‌های علوم انسانی، نه تنها در بحث نظری، بلکه در بحث عملیاتی نیز تحت تأثیر مراتب قبلی قرار گرفته، تبعات آن به صورت کاربردی عملیاتی و عینی مطرح شود.

در همین راستا می‌توان برای تحوّل در علوم انسانی به ساحتها و فرایندهای(راهبردی، اجرایی و معرفتی) ذیل اشاره کرد(خسروپناه، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۰):

ساحت اول: بهینه‌سازی(شناخت و تدوین فرایند، سیاست‌ها و مدیریت راهبردی تحوّل)؛

ساحت دوم: بومی‌سازی علوم انسانی(آموزش و پرورش در راستای نیازهای جامعهٔ اسلامی)؛

ساحت سوم: اسلامی‌سازی علوم انسانی(تولید نظریه‌های علوم انسانی مبتنی بر مبانی و روش‌شناسی اسلامی).

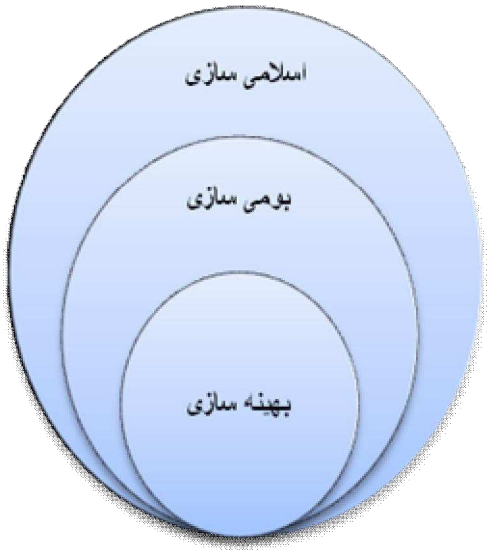

شکل ۱: ساحت‌های مطرح در تحول بنیادین علوم انسانی

با توجه به مطالب بیان شده، می‌توان فرایند راهبردی تحوّل بنیادین در علوم انسانی را چنین بیان کرد:

مرحلهٔ نخست) فرهنگ‌سازی: این مرحله یکی از غایات اصلی علوم انسانی است، فرایندی بلندمدت و تدریجی است و از آغاز تا انجام تحوّل در علوم انسانی با برگزاری نشست‌های تخصصی دانشگاهی و حوزوی و همایش‌های ملّی تحقق می‌یابد.

مرحلهٔ دوم) نقد: با تدوین و نشر مقالات علمی و برگزاری نشستهای تخصصی و کرسی‌های نقد و مناظره صورت می‌پذیرد.

مرحلهٔ سوم) تولید: با برگزاری کرسی‌های نظریه‌پردازی و نوآوری و نشر نظریه‌ها در مجلّات صورت می‌پذیرد.

مرحلهٔ چهارم) ترویج: ناظر به حوزهٔ کاربردی و عملیاتی کار است که با نشر و مطرح شدن مطالب در کلاس درس، کتابها و... تحقق می‌یابد.

شکل ۲: فرایند راهبردی تحوّل بنیادین در علوم انسانی

در حوزهٔ فرایند معرفتی تحوّل در علوم انسانی نیز می‌توان به مراحل ذیل اشاره کرد:

مرحلهٔ اول) نقد میراث غربی: ۱. نشان دادن نظریه‌های علوم انسانی غربی و معارض با آموزه‌های آشکار اسلامی در علوم انسانی؛ ۲. تهذیب و پاکسازی آموزه‌های معارض غربی با کمک آموزه‌های اسلامی از عناصر کلیدی تمدّن غربی؛ ۳. معرفی و نقد پارادایم‌های فلسفی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی و روش‌شناختی غربی در عرصهٔ علوم انسانی با یکدیگر و با بهره‌گیری از مبانی فلسفی و جهان بینی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اسلام.

مرحلهٔ دوم) کشف میراث اسلامی: ۱. شناسایی و تدوین میراث علوم انسانی اسلامی؛ ۲. کشف الگوها و نظامهای علوم انسانی در تمدن اسلامی.

مرحلهٔ سوم) تولید فلسفه و نظریه‌های علوم انسانی اسلامی: گفتنی است تولید فلسفه به معنای خرق مکتب یا چیز جدیدی نیست، بلکه با استفاده از پتانسیل و قابلیتهای مکاتب فلسفی اسلامی و بر اساس اندیشه و معارف اسلامی، ضمن رفع و اصلاح نواقص، به کاربست آنها در جامعه پرداخته می‌شود. اقداماتی که در این مرحله صورت می‌پذیرد عبارتند از:

۱. کشف عناصر کلیدی علوم انسانی اسلامی؛ ۲. تدوین نظام و الگوی فلسفی و جهان‌بینی اسلامی؛ ۳. تدوین نظام انسان‌شناسی اسلامی عام برای همهٔ علوم انسانی اسلامی؛ ۴. تدوین نظام انسان‌شناسی اسلامی خاص برای هر یک از علوم انسانی برای کشف انسان اقتصادی، سیاسی، مدیریتی،؛ تربیتی، حقوقی و... در اسلام؛ ۵. تدوین نظام ارزش‌شناسی عام برای همهٔ علوم انسانی اسلامی؛ ۶. تدوین نظام ارزش‌شناسی خاص برای هر یک از علوم انسانی اسلامی؛ ۷. تدوین نظام روش‌شناسی اسلام؛ ۸. تدوین تعاریف و الگوهای مختلف اسلامی‌سازی علوم انسانی؛ ۹. تعیین فرایند تعاریف و الگوهای علم دینی بر اساس امکان وقوعی؛ ۱۰. ساده‌سازی الگوهای گزینشی برای استفادهٔ عالمان علوم انسانی؛ ۱۱. آزمون‌پذیری الگوهای علم دینی؛ ۱۲. کشف نظریه‌های علوم انسانی اسلامی؛ ۱۳. تولید علوم انسانی اسلامی؛ ۱۴. بازسازی و بالندگی علوم انسانی اسلامی.

شکل ۳: فرایند معرفتی تحوّل بنیادین در علوم انسانی

سؤال سوم: مؤلفه‌های مؤثر در تحول علوم انسانی

۱. آشنایی با علوم انسانی رایج در دنیا: آشنایی کافی با این دسته از علوم، گامی بزرگ برای فهم صحیح و پس از آن، ارزیابی و نقد آنها یا استفاده از نظریه‌های صحیح است(محیطی اردکان و مصباح،۱۳۹۱: ۱۳). حوزه و دانشگاه باید اجازهٔ مطرح شدن مسائل مخالف تفکّر اسلامی را نیز بدهند تا

بتوانند زمینه را برای آشنایی، فهم و سپس نقد آنها آماده سازند. البته این کار حساس را باید با در نظر گرفتن برخی شرایط انجام داد:

الف) تبحّر و تسلّط کافی دانش‌پژوهان بر مبانی فکری اندیشهٔ اسلامی و توانایی استنتاج مطالب از دل مبانی متناسب با شرایط و مباحث مد نظر؛

ب) دارا بودن قابلیت و فن مقایسه و تطبیق مبانی اندیشهٔ اسلامی در مقابل مبانی اندیشهٔ غرب و به طور اخص تطبیق در هر حوزه از علوم انسانی توسط دانش‌پژوهان مسلمان.

۲. توجه به همهٔ نظریه‌های موجود در علوم انسانی: شنیدن همهٔ نظریه‌ها و برگزیدن بهترین آنها شیوه‌ای است که رعایتش بنا به دستور قرآن کریم و بر اساس موازین عقلی لازم است. خداوند سبحان در وصف خردمندان می‌فرمایند: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»(زمر: ۱۸)؛ «همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی‌اند خدا هدایتشان کرده وآنها خردمندانند.

۳. تقویت دروس دینی: آشنایی با علوم انسانی رایج در صورتی می‌تواند برایمان سودمند باشد که با استفاده از آموزه‌های دینی صحیح ارزیابی شوند. در این عرصه نیز نباید دچار التقاط شویم و به عبارتی؛ به اسم تغییر، با اقداماتی عجولانه، سطحی و تقلیدی، بر مشکلات موجود افزود.(سوزنچی، ۱۳۸۸)

٤. فهم درستِ منابع دینی و عبرت‌گیری از اقدامهای صورت‌گرفته در زمینهٔ علم دینی و بومی در اسلام و غرب: یکی از مشکلات در سالهای اول انقلاب این بود که برخی از افراد، مطالبی را از فلسفه‌هایی مانند مارکسیسم و ماتریالیسم می‌گرفتند و با ضمیمه کردن چند آیه و روایت، آنها را به اصطلاح اسلامی می‌کردند. چنین سهل‌انگاری‌ها و سطحی‌نگری‌ها، موجب بسیاری از انحرافها شد و ضربه‌هایی نیز به اسلام و انقلاب اسلامی وارد کرد؛ که یکی از مشکلات عمدهٔ آنها، عدم فهم درست منابع دینی بود(محیطی اردکان و مصباح، ۱۳۹۱: ۱۵۱). لذا می‌طلبد در عرصهٔ تحول بنیادین علوم انسانی، با رویکردی عقلانی(اجتهادی) به بررسی مبانی فلسفی این علوم بر اساس اندیشهٔ اسلامی پرداخت و از اقدامات سطحی و ظاهری پرهیز کرد. وقوع این مهم باعث می‌شود که شاکلهٔ این علوم بر اساس مبانی اندیشهٔ اسلامی و منطبق بر آن شکل گیرد.

۵. توجه به افکار بزرگان: یکی از اقدامات مهم و اساسی، بررسی، تبیین و تحلیل آرا و اندیشه‌های حکما و عقلای مسلمان و بزرگان مطرح در فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی است. این مهم علاوه بر اینکه از دوباره‌کاری‌ها و اتلاف وقت، هزینه و... جلوگیری می‌کند، به امر و چرخهٔ تمدن‌سازی، سرعت و شتاب بیشتری می‌دهد.

٦. مبنا قرار دادن مباحث انسان‌شناسی در همهٔ شاخه‌های علوم: این اقدام باعث می‌شود تا آموزش علوم انسانی فعلی، با نقد مبانی انسان‌شناسی آن توأم شود تا حدأقل نحوهٔ ابتنای این علوم بر اساس انسان‌شناسی اومانیستی و ماتریالیستی معلوم شده، زمینهٔ ورود نگاه دینی به انسان را فراهم سازد.(سوزنچی، ۱۳۸۸)

۷. نظریه‌پردازی در زمینهٔ علوم انسانی: اگر نظریه‌پردازی در حوزهٔ علوم انسانی مبتنی بر منابع اصیل و ناب اسلامی، عقلانیت و فطرت باشد، باعث می‌شود هم از تفکر التقاطی به دور مانیم و هم در عرصهٔ عمل با پشتوانه‌ای محکم گام برداریم. همچنین این امر باعث می‌شود در مواجهه با نگاهها و نظرات جدید، پویاتر عمل کرده، با رویکرد انتقادی به مباحث مطرح نظر اندازیم.(مصباح یزدی، ۱۳۸۹/ب: ۱۵۸)

۸. گسترش و توسعهٔ مناظره‌ها و میزگردهای علمی: شایسته است که استادان و دانشجویان علوم انسانی به صورت فردی یا جمعی با یکدیگر ارتباط علمی داشته باشند و حتی با یکدیگر مباحثه، مناظره و تبادل علمی کنند.

۹. اولویت‌بندی علوم: علومی مانند معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و دیگر بحثهایی که زیرمجموعهٔ فلسفه‌اند را می‌توان خط مقدّم بحث تحول دانست. با توجه به تأثیر عمیق مباحث بنیادی در علوم کاربردی، این علوم را باید پیش از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی و... بررسی و متحوّل کرد.(محیطی اردکان و مصباح، ۱۳۹۱)

۱۰. تبیین ضرورت تحوّل در علوم انسانی: یکی از نکات حائز اهمیت در امر تحول، تبیین چرایی و ضرورت تحول بنیادین علوم انسانی است. به عبارت دقیق‌تر؛ آگاه‌سازی و توجیه افراد به خصوص دست‌اندرکاران و اشخاص درگیر در این حوزه، می‌تواند زمینه‌ساز و اقدامی مهم و اساسی در این زمینه باشد. لذا اگر تبیین خوبی از این موضوع صورت نگیرد یا برداشتهای اشتباه از آن صورت گیرد، می‌تواند به مانعی بر سر تحقق این امر مهم و راهگشا تبدیل شود.

۱۱. جهت‌دار کردن پژوهشها در راستای اسلامی‌سازی علوم: جهت‌دار کردن پژوهشهای مراکز آموزشی در راستای اسلامی‌سازی علوم از طریق ارائهٔ موضوعهای مناسب به دانش‌پژوهان کارشناسی ارشد و دکتری برای نگارش مقاله و پایان‌نامه نیز می‌تواند در راستای تحوّل در علوم انسانی درخور توجه باشد.

شکل ۱: مؤلفه‌های قابل توجه در عرصهٔ تحول علوم انسانی

سؤال چهارم: آسیب‌های روش‌شناختی و محتوایی در امر تحول علوم انسانی

۱. کارکردگرایی به جای صدق‌گرایی(حق‌گرایی): در اندیشهٔ اسلامی، حق و حقیقت از جایگاه والا و مهمی برخوردار است؛ به نحوی که سعادت انسانها قرار گرفتن در این مسیر است. لذا در بحث معرفت نیز انسان باید به دنبال کسب و شناخت حقیقت و به عبارتی؛ صدق‌گرایی باشد نه در پی اینکه چه نفع یا پیامدی برای انسان رقم خواهد زد و به عبارتی؛ چه کارکردی خواهد داشت. البته طبیعی است توجه به عمل و کارکرد بر اساس صدق و حق، خود امری پسندیده است؛ اما عمل‌زدگی و تنها بسنده کردن به آن(آن هم تنها بر اساس امیال، خواستها و طبیعت صرف)، خود انحراف از مسیر کمال انسانی خواهد بود. لذا «تزلزل مبانی معرفت‌شناختی در غرب و حاکمیت نسبیت‌گرایی که از مشخصات دوران پسامدرن و آثار افراد در عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی تلقّی می‌شود، موجب شده است که به تدریج کارکردگرایی به جای صدق‌گرایی قرار گیرد. این آسیب در علوم انسانی غربی مشاهده می‌شود، اما به تدریج به جمعی از آثار داخلی نیز راه یافته است».(ساجدی، ۱۳۹۱: ۲۴)

۲. تبیین‌گرایی به جای استدلال‌گرایی: از دیگر نتایج تزلزل مبانی معرفت‌شناختی در غرب و حاکمیت نسبیت‌گرایی، آن است که جایگاه استدلال منطقی، تضعیف و تبیین جایگزین آن شده است. این شیوه امروزه کما بیش به علوم انسانی در کشور ما نیز سرایت کرده و در حال افزایش است. برخی با ارائهٔ تبیینهای مختلف از یک فرضیهٔ محتمل و تکرار آن، درصددند آن را در اذهان مخاطبان جای دهند. این شیوهٔ غلط در غرب به ویژه پس از نیمهٔ دوم قرن بیستم، تا حد زیادی جا باز کرده و به تدریج به آثار داخلی ما در علوم انسانی نیز سرایت کرده است. اگر در علوم انسانی استدلال تضعیف شود، هر ادّعا، فرضیه یا تفکّر غلطی می‌تواند به تدریج جا باز کند و مقبول تلقّی شود.(ساجدی، همان: ۲۶-۲۵)

۳. کاربردگرایی به جای علم‌گرایی: یکی از آسیبها در عرصهٔ اسلامی‌سازی علوم انسانی، تلاش برای به کارگیری آثار علوم انسانی غربی در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی، در مقایسه با اهتمام به نظریه‌پردازی است؛ علوم انسانی غربی، هر دو جهت را حفظ کرده است: هم مطابق فرهنگ، مبانی و نیازهای مادی خود، علم‌گراست و هم آن را در ابعاد مختلف جامعه به کار می‌گیرد. اما در کشور ما بیش از آنکه در صدد تولید علم متناسب با فرهنگ و دین جامعه تلاش شود، از نتایج این علوم به منزلهٔ داروهای آماده بهره‌برداری شده است.(همان: ۲۶)

٤. خلط اسلامی‌سازی و بومی‌سازی: گاهی بومی‌سازی یا ایرانی‌سازی علوم انسانی مساوی اسلامی‌سازی تلقّی می‌شود؛ در حالی که مراد از بومی‌سازی به طور عموم، عبارت است از استقلال علم، نفی استعمار و نژادگرایی غربی. به عبارت دیگر؛ «هر جامعه و فرهنگی می‌تواند علوم انسانی غربی را با تغییرها و اصلاحاتی با فرهنگ و نیازهای بومی خود متناسب و همگن سازد»(رجبی، ۱۳۸۸)؛ در حالی که مراد از اسلامی‌سازی، توجه به فرهنگ ناب اسلامی در تحول علوم انسانی است.

۵. فقدان روش‌شناسی مناسب علوم انسانی اسلامی: یکی از محورهایی که به تحقیق نیاز دارد، روشن کردن روش‌شناسی تحقیق در علوم انسانی غربی و رابطهٔ آن با روش در علوم انسانی اسلامی است. بی‌توجّهی به روش مناسب پژوهش، اسلامی‌سازی را با مشکل مواجه می‌سازد(ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹/ب: ۸۷-۸۳؛ دلتای، بی‌تا: دفتر ششم). در همین راستا اگر تنها به روشهای کمّی یا تجربی بسنده کنیم و به سایر روشهای کسب معرفت و به تبع آن روشهای پژوهشی توجه نکنیم، خسران و غفلت عظیمی خواهد بود. لذا آنچه امروز بر فضای علمی و پژوهشی کشور رایج است، ساختارگرایی و قالب‌زدگی و بسنده به روشهای معیّن است؛ چنانچه اگر کسی بخواهد بر اساس روشی دیگر حرکت کند یا خلاقیتی انجام دهد، با مخالفت مواجه خواهد شد.

٦. محدودسازی روش تحقیق در علوم انسانی به روش تجربی: اگر روش تحقیق در علوم انسانی را به روش تجربی محدود سازیم- چنان که امروزه روش غالب در کشور ما همین است- در اسلامی‌سازی این علوم با مشکلات جدّی مواجه می‌شویم. حاکمیت رویکرد پوزیتیویستی در غرب در چند سدهٔ اخیر، موجب شده است که تنها روش معتبر در این عرصه، روش تجربی تلقّی شود؛ در حالی که علوم انسانی به دلیل پیوند ویژه با انسان، باید از سایر روشهای معتبر معرفتی نیز بهره گیرد؛ در غیر این صورت نگاه به انسان مورد تحقیق در علوم انسانی، نگاهی یک‌سویه و غیر جامع خواهد بود(خسروپناه، ۱۳۸۹). به عبارت دیگر؛ روشهای صرفاً تجربی و کمّی در این علوم راهگشا نیستند. این چالش نه تنها اثرات آموزشی و پژوهشی را بر علوم انسانی داشته، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز توانسته در برخی جوامع، علوم انسانی را در مقابل سایر علوم کم اهمیت و حتی غیر علمی معرفی کند.(عبدی، ۱۳۹۱)

۷. سطحی‌نگری به جای اجتهادگرایی: اسلامی‌سازی علوم انسانی، تلاشهای اجتهادی و تحلیل عمیق منابع استنباط را می‌طلبد و صرف اضافه کردن برخی آیات و روایات به منابع غربی، آنها را اسلامی نمی‌سازد. در همین زمینه لازم است افرادی که در این عرصه ورود پیدا می‌کنند، ضمن شناخت دقیق موشکافانه و درک روح حاکم بر مبانی فلسفی علوم انسانی غربی، شناخت همه‌جانبه و عمیقی از مبانی اسلامی داشته یا حدالممکن با اندیشه‌های بزرگان این حوزه آشنا بوده، توانایی این مسئله را داشته باشند تا بر اساس شرایط و مباحث مطرح، محتواهای مورد نیاز را از این مبانی استخراج کنند و بر همین اساس به نقد و تحلیل مبانی علوم انسانی غربی و روح حاکم بر آن بپردازند.

۸. بی‌توجهی به میزان پیوند میان علوم انسانی اسلامی و تمدّن اسلامی: علوم انسانی نقشی شگرف و بنیادین در توسعهٔ تمدّن جوامع غربی ایفا کرده و حتی مرجع فکری تمدّن غرب است و در مقایسه با علوم تجربی، فنّی- مهندسی و پزشکی، جایگاهی برتر دارد؛ زیرا علوم انسانی منبع تدوین طرحهای کلان و حیاتی جامعه است. اما یکی از آسیبهای اسلامی‌سازی علوم انسانی در کشور ما،غفلت از میزان پیوند آن با تمدّن اسلامی است. از این رو، نیازمندی تمدّن‌سازی دینی به علوم انسانی به منظور تأمین آگاهی‌ها و معرفتهای مورد نیاز برای مدیریت و هدایت این فرایند، امری ضروری است. لذا تمدّن‌سازی اسلامی که با مرجعیت دین و آموزه‌های آن همراه است، نیاز اساسی به علوم انسانی اسلامی دارد.(میرزاپور ارمکی، ۱۳۹۰)

۹. مبانی‌پردازی پیش از مسئله‌پردازی: یکی از اقدامات اساسی و مهم در حوزهٔ تحول بنیادین علوم انسانی، تعریف و تحلیل مبانی بحث، پیش از پرداختن به موضوعات و مسائل مطرح در این حوزه

است. در علوم انسانی غربی نیز نظریه‌ها خود نیز مبتنی بر پیش‌فرضها و مبانی فلسفی‌اند. لذا تدوین مبانی فلسفی علوم انسانی، اولین گام برای اسلامی‌سازی علوم انسانی است. تبیین مبانی علوم انسانی باید مقدمه‌ای برای تغییر یا ابداع در اصول، روشها، اهداف و در نهایت مسائل این علوم باشد.(ساجدی، ۱۳۹۱)

شکل ۲: آسیبهای روش‌شناختی و محتوایی در امر تحول علوم انسانی

در انتها باید گفت تحولّی ایده‌آل و مطلوب خواهد بود که معطوف به اهدافِ تحول در حوزهٔ علوم انسانی باشد؛ همچنین باید ابعاد و زوایای تحول نیز روشن شده تا مسیر و روشهای تحوّل در تحقق اهداف و رویکردها آشکار شود. «همچنین یک نقشهٔ راه منسجم و کارامد جهت انجام این حرکت بزرگ و عظیم برای دست‌اندرکاران، اساتید، دانشجویان و صاحب‌نظران این حوزه لازم است؛که می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی و مهمی که باعث شده مشکلاتی در حوزهٔ اجرای تحوّل در علوم انسانی داشته باشیم، فقدان نقشهٔ اجرایی راه برای تحول در علوم انسانی است».(خسروپناه، بی‌تا)

هـ) نتیجه‌گیری

علوم انسانی برآمده در غرب، عمدتاً محصول دورانی است که غرب کوشید تا با عقل بشری، راه و رسم زندگی خویش را دریابد و با توسعهٔ مکتبهای فلسفی جدید، فلسفه‌ای برای علوم انسانی ایجاد کند. لذا طی فرایندی سایر جوامع از جمله عالم شرق و ایران به واسطهٔ برخی عوامل و شرایط، تحت تأثیر تحولات عالم غرب از جمله در حوزهٔ علوم انسانی قرار گرفته و به پیروی و بعضاً تقلید از غرب پرداخته و دستاوردها و رهاوردهای فرهنگی- تمدّنی خویش را فراموش کردند. اما نکتهٔ قابل توجه و تأمّل در این است که برخی از مبانی فلسفی که علوم انسانی بر آن بنا شده، با فرهنگ و مبانی اندیشهٔ اسلامی در تعارض و تقابل است. در همین راستا می‌توان به دو تفاوت اساسی و چالش عمدهٔ علوم انسانی فعلی با مبانی اندیشهٔ اسلامی اشاره کرد: ۱. نحوهٔ تعریف و تفسیر آنها از انسان، که عنصر کلیدی و محوری در علوم انسانی است؛ ۲. چالش نسبیت‌گرایی.

از سوی دیگر در بحث چگونگی تحول در علوم انسانی، باید سعی کرد تا بر اساس عقلانیت اسلامی (قدسی، جامع‌نگر، صدق‌گرا و همسو با فطرت پاک انسانی) حرکت کرد و با استفاده از روش‌شناسی اجتهادی، به تولید علوم انسانی اسلامی اقدام کرد. طبیعتاً در مواجهه با علوم انسانی غربی باید عقلانیت اسلامی، مبانی فرهنگی و ارزشی جامعه و شرایط و نیازهای جامعهٔ ایران را لحاظ کرد. در همین راستا می‌توان به سه گام اساسی برای تحول بنیادین در علوم انسانی اشاره کرد: ۱. نقد میراث غربی؛ ۲. کشف میراث اسلامی؛ ۳. تولید فلسفه و نظریه‌های علوم انسانی اسلامی. همچنین در بحث مؤلفه‌ها و نکات کاربردی و اجرایی مطرح در این امر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:۱. توجه به افکار بزرگان؛ ۲. فهمِ درستِ منابع دینی و عبرت‌گیری از اقدام‌های صورت گرفته در حوزهٔ علم دینی و بومی؛ ۳. مبنا قرار دادن مباحث انسان‌شناسی در همهٔ شاخه‌های علوم انسانی؛ ۴. گسترش و توسعهٔ مناظره‌ها و میزگردهای علمی؛ ۵. تبیین ضرورت تحول در علوم انسانی؛ ۶. هدفمند کردن پژوهشها در حوزهٔ علوم انسانی در راستای تحول در آن و... .

نکتهٔ قابل توجه و تأمّل دیگر در بحث تحول علوم انسانی، توجه به برخی از آسیبهایی است که وجود داشته یا احتمال وقوع آن وجود دارد و از جملهٔ آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. قرار گرفتن نگاه کارکردگرایی به جای صدق‌گرایی؛ ۲. خلط اسلامی‌سازی با بومی‌سازی؛ ۳ فقدان روش‌شناسی مناسب علوم انسانی اسلامی؛ ۴. محدودسازی روش تحقیق در علوم انسانی به روش تجربی؛ ۵. سطحی‌نگری به جای اجتهادنگری؛ ۶. بی‌توجهی به میزان پیوند میان علوم انسانی اسلامی و فرهنگ و تمدّن اسلامی و... .

پیشنهادهای پژوهشی

۱. بررسی مبانی انسان‌شناسی اسلامی تحول در علوم انسانی و آسیب‌شناسی فضای حاکم بر نظام آموزشی کشور بر اساس آن.

۲. تبیین و تحلیل مبانی معرفت‌شناسی اسلامی تحول در علوم انسانی و تأثیر آن بر نظام آموزشی.

۳. تبیین و تحلیل مبانی هستی‌شناسی اسلامی تحول در علوم انسانی و تأثیر آن بر نظام آموزشی.

۴. بررسی و تحلیل نظریه‌های انسان‌شناسی اندیشمندان مسلمان و تأثیر آن بر مبانی انسان‌شناسی علوم انسانی.

۵. بررسی کاربست‌های اجرایی تحول در حوزهٔ تعلیم و تربیت بر اساس مبانی فلسفی اسلامی تحول در علوم انسانی.

۶. بررسی نقش نظام تعلیم و تربیت کشور در بحث تحول بنیادین علوم انسانی.

○ ○ ○

منابع

- **قرآن کریم**. ترجمه ابوالفضل بهرام‌پور(۱۳۸۷). تهران: ستاره سبز.
- العوانی، طاها جابر(۱۳۷۴). «**اسلامی‌سازی معرفت: دیروز و امروز**». ترجمهٔ مسعود پدرام. *رهیافت*، ش ۱۱.
- باقری، شهلا(۱۳۸۷). «**روش‌شناسی علوم انسانی**». *حوزه و دانشگاه*، ش ۵۴.
- توسّلی، غلام عباس(بی‌تا). **نظریه‌های جامعه‌ش‌ناسی**. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جوادی آملی، عبدالله(۱۳۹۰). **تفسیر انسان به انسان**. قم: اسراء.
- خسروپناه، عبدالحسین(۱۳۸۹). «**آسیب‌شناسی معرفت‌شناختی علوم انسانی**». *کتاب نقد*، سال دوازدهم، ش ۵۶-۵۵.
- خسروپناه، عبدالحسین(بی‌تا). «**پنج گام تحول علوم انسانی**»(مصاحبه). برگرفته از: www.khosropanah.ir
- خسروپناه، عبدالحسین(۱۳۸۹/الف). **جریان‌شناسی فکری ایران معاصر**. قم: مؤسسهٔ فرهنگی حکمت نوین اسلامی.
- خسروپناه، عبدالحسین(۱۳۹۱). «**چیستی فلسفهٔ علوم انسانی**». *فصلنامهٔ فلسفه و کلام اسلامی آینهٔ معرفت*، سال دهم، ش ۳۱.
- خسروپناه، عبدالحسین(۱۳۸۹/ب). **فلسفه فلسفهٔ اسلامی**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.
- خسروپناه، عبدالحسین(۱۳۹۲). «**مبانی حکمی علم دینی از دیدگاه محمد نقیب العطاس**». *حکمت و فلسفه*، سال نهم، ش ۲.
- دلتای، ویلهم(۱۳۸۸). **مقدمه‌ای بر علوم انسانی**، ترجمهٔ منوچهر صانعی درّه‌بیدی. تهران . ققنوس .
- رجبی، ابوذر(۱۳۸۸). «**چیستی علوم انسانی و چرایی بازنگری در آن**». *ماهنامهٔ آموزش و اطلاع‌رسانی معارف*، ش ۷۴.
- رودگر، محمدجواد(۱۳۸۹). «**تبیین مفاهیم کلیدی علوم انسانی- اسلامی بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری**». *کتاب نقد*، ش ۵۶-۵۵.
- ساجدی ، ابوالفضل (۱۳۹۱) . « **اسلامی سازی علوم انسانی ، آسیب شناسی** » . انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله .
- سجادی ، سید مهدی و برخورداری ، رمضان (۱۳۸۳) . **تبیین و تحلیل اسلامی سازی علوم و آثار آن بر تعلیم و تربیت** ، فصلنامه نوآوری های آموزشی ، سال سوم ، شماره ۷ .
- سلیمی کوچی، ابراهیم(۱۳۹۲). «**تحول در علوم انسانی موجود و مزیّت‌های فرایندنگری**». *فصلنامه مهندسی فرهنگی*، سال هشتم، ش ۷۶.
- سوزنچی، حسین(۱۳۸۸). «**تأمّلی در باب بایسته‌های تحول در علوم انسانی: حرکت به سمت تحقق علوم انسانی اسلامی**». *فصلنامه راهبرد فرهنگ*، ش ۵.
- عبدی، اسماعیل(۱۳۹۱). «**طراحی و تبیین الگوی تدوین خط مشی ملّی تحول در علوم انسانی**». *فصلنامه مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی*، سال اول، ش ۱.

- فنایی اشکوری، محمد(۱۳۸۸). «**مصاحبه**». روزنامهٔ وطن امروز، یکم اسفند، ش ۳۴۱.
- گال، مردیت و دیگران(۱۳۸۶). **روش تحقیق کمّی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی**(جلد دوم). ترجمه احمدرضا نصر. تهران: دانشگاه شهید بهشتی و سمت، چ دوم.
- محیطی اردکان، محمدعلی و علی مصباح(۱۳۹۱). «**بایدها و نبایدهای اسلامی‌سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح**». *فصلنامه معرفت فلسفی*، ش ۱.
- مددپور، محمد(۱۳۸۶). **سیر تفکر معاصر در ایران**. تهران» وزارت آموزش و پرورش، مؤسسهٔ فرهنگی منادی تربیت.
- مرادی ، مجید (۱۳۸۵) . **اسلامی سازی معرفت** ، قم ، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه .
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۸۹/الف). «**بنای علوم انسانی بر مبنای استوار دین**». *ویژه‌نامه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی*. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۸۹/ب). **جستارهایی در فلسفهٔ علوم‌انسانی**. قم: مؤسسهٔ امام خمینی(ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی(۱۳۷۸). «**رابطهٔ ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی**». *مجموعه مقالات وحدت حوزه و دانشگاه و بومی‌سازی و اسلامی کردن علوم انسانی*. [بی‌جا]: [بی‌نا].
- میرزاپور ارمکی، ابوالفضل(۱۳۹۰). «**اهمیت و ضرورت تحول علوم انسانی و تولید علم دینی و راهکارهای تحقّق آن**». *فصلنامه رهیافت*، ش ۴۹.
- Al-Attas, Muhammad Naguib Syed (1998) [1978] **Islam andSecularism**. (With a foreword by the author to the 2nd edition, dated1993) Lahore: Suhail Academy.
- Kalil, Imad al din (1991) . **Islamization of Knowledge**: A methodology, International Institute of Islamic Thought, London .

○ ○ ○